

# Heaven Official's Blessing

## نوشته: موشیانگ تونگشیو

مترجم: دختری با ماسک شیشه‌ای

لطفاً این ترجمه رو هیچ‌جا دیگه‌ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس‌ها اون رو دریافت کنید.

سایت [myanimenes.ir](http://myanimenes.ir)

[myAnimes@](mailto:myAnimes@)

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفاً رعایت کنید! خرید این کتاب مدرکی برای استفاده‌های نامشروع شما نیست!

# Heaven Official's Blessing

## کتاب سوم- مسیر نامحدود

✿ آرک روح جنینی فصلهای ۸۹ تا ۱۰۰

✿ آرک آب سیاه فصلهای ۱۰۱ تا ۱۲۶

✿ آرک کوه تونگلو فصلهای ۱۲۷ تا ۱۸۰

میتونین برای دیدن کارهای بعدی مترجم و  
اطلاع از برنامه ترجمه ها به کانال لوتوس سفید ملحق شید .

[https://t.me/lotus\\_sefid](https://t.me/lotus_sefid)

فصل ۱۳۳ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح



@九条轮

## فصل ۱۳۳- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

ابتدا میخواست ردهای مشکوک را نگهدارد و خودش همه را بررسی کند ولی اگر لینگون آن نظر ناگهانی را نمیگفت هرگز متوجه اشتباه بزرگی که درون دروغهایش مخفی بود نمیشد. لحظه ای که شیه لیان خودش را غرق این ماجرا کرد توانست با جریان پیش برود و تمام فریب های او را بفهمد. در پایان موفق شد زره دروغین لینگون را درهم بشکند.

لینگون خشکش زده بود. شیه لیان گفت: «البته میتونی همه اینها رو انکار کنی ولی اثبات واقعی یا تقلبی بودنشون خیلی ساده س ... وقتی من اون ردا رو در تالار رزم اعظم بیارم و در برابر امپراطور آسمانی ظاهرش رو تغییر بدیم بعد ازت پرسیده میشه که میتونی بگی چه شکلی هست یا نه ... همه چی آشکار میشه!»

وقتی ابریشم جاوید در قلمروی انسان ها سرگردان بود خون بیش از ۵۰۰ تن را مکید. این وسیله یکی از شیطانی ترین ها بود. اگر لینگون مهر معبد رزم اعظم را شکسته تا ابریشم جاوید را بدزد و شانس استفاده از آن برای آسیب زدن به دیگران را نداشت پس این جرم چندان بزرگی نبود که قابل بخشش نباشد.

هرچند لینگون پس از عروج به آسمان ابتدا به سمت جانشین ژنرال منصوب شد اما قدیمی ترین داستان ها درباره ابریشم جاوید سالها پس از اینکه او به سمت جانشین ژنرال منصوب شد رخ داده بودند. که یعنی لینگون همچنان که در قلمروی آسمانی به وظایفش میرسید به عنوان یک افسر آسمانی آن ابریشم جاوید را هم ساخته بود!

## فصل ۱۳۳- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

اینکه یک افسر آسمانی حین انجام وظیفه برای حفاظت از فانی ها یک مرد فانی را اغوا کرده و کشته بود میتواندست مجازات سنگینی مانند حبس داشته باشد. آن فانی فریب خورده و کشته شده در آینده یک خدای آسمانی میشد. این ارتباط ابدی قابل بخشش نبود.

لینگون آهی کشید: «اعلی حضرت شما واقعا....»

او پس از مکثی گفت: «شاید از بدشانسی من بود که این ماموریت رو شما بعهدہ گرفتین ... هرچند امروز فقط ما دو تا توی این تالار هستیم و قرنہا دوستی بین ما هست ... ولی فکر میکنم اگہ بخاطر دوستیمون ازتون بخوام چشمتون رو روی این ماجرا ببندید شما قبول نکنین و بجاش ازم میخوانین خودمو بہ تالار رزم اعظم معرفی کنم درست میگم؟»

شیه لیان نیز آہ کشید. گرچه او و لینگون قرنہا ہمدیگر را میشناختند اما ہمیشہ بخاطر کار با ہم سر و کار داشتند و ہیچگاہ آنقدر بہم نزدیک نبودند. رابطہ شان چندان بد نبود حتی وقتی برای بار سوم عروج کرد نیز درحالیکہ دیگران او را با عبارتی مثل خدای آشغالہا متلک میگفتند لینگون ہرگز با حقارت نگاہش نکرد.

برعکس بیشتر از ہمہ با او ہمکاری میکرد و مراقبش بود. اما این ابریشم جاوید مانند باری روی دوشش شدہ بود و حقیقت باید آشکار میشد گرچہ گزارش دادن این موضوع سخت بود ولی اما اصلا نمیشد گزارشش را نداد.

## فصل ۱۳۳- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

شیه لیان با حرارت خاصی گفت: «منم خیلی بد شانسم!»

لینگون دست به سینه ایستاده و سرش را تکان داد: «اعلی حضرت، شما ... گاهی وقتا واقعا باهوشین ولی گاهی اصلا اینطوری نیست بعضی وقتا شدیدا خوش قلب هستین و بعضی وقتا واقعا سنگدل میشین!» پس از مکثی پرسید: «خب اون ردا الان کجاست؟»

شیه لیان جواب داد: «اون پیش منه!! وقتی کارمون اینجا تموم شد خودم اونو به تالار رزم اعظم می برم ...»

لینگون سرش را تکان داد به نظر میرسید چیزی برای گفتن ندارد. شیه لیان اضافه کرد: «خب میتونی بهم بگی، چطور وقتی لانگ یینگ اون ردا رو پوشید روش تاثیری نداشت؟!»

لینگون گفت: «میتونم حدس بزنم ... ولی اگه میخواین جوابش رو بدونین اول با درخواستم موافقت میکنین؟»

شیه لیان پرسید: «چه درخواستی؟»

لینگون گفت: «اجازه میدین اونو ببینم؟ ابریشم جاوید رو؟!»

شیه لیان جا خورد. لینگون ادامه داد: «فقط یه کمی زمان لازم دارم بهر حال اگه بخوام خودمو به تالار رزم تحویل بدم دیگه بعدش شانسی واسم نمیمونه که بتونم ببینمش ... اشتباه برداشت نکنین....نمیخوام هیچ کاری بکنم ... فقط چون



## فصل ۱۳۳- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

دیروز گفتین خودشو نشون داده یه ذره شوکه شدم!»

او سرش را تکان داد و با چشمانی غیر متمرکز گفت: «..... سالها گذشته اما من خیلی وقته که بای جینگ رو ندیدم!»

شیه لیان پرسید: «پس اسم اون جنگجوی جوان بای جینگه؟!»

لینگون که بنظر میرسید کمی حواسش پرت شده گفت: «بله ولی مردم معمولاً صداس میکنن شیائو بای!»<sup>۱</sup>

شیه لیان با شگفتی گفت: «شیائو بای؟ اسمش شبیه ....»

لینگونبا دهان بسته خندید: «معنیش همونیه که فکر میکنین! من اسم بای جینگ رو بهش دادم ... هیچ کسی اینطور صداس نمیکنه کسای زیادی این اسم رو نمیدونن ... ولی اگه با این اسم صداس کنی خوشحال میشه!»

در افسانه ابریشم جاوید گفته شده بود شیوه ای که دختر جوان با مرد عاشق پیشه اش رفتار میکرد سبب میشد هر کسی فکر کند رفتارش ظالمانه و نفرت انگیز است. اگر آن را نمیشد نفرتی تا عمق وجود خواند پس حتماً آن رفتار بی احساسی محض بود. وقتی لینگون درباره آن جوان حرف میزد لحنش دوستانه بود ولی نه نفرتی در لحنش بود نه مهربانی!

«خب اجازه میدین؟ اگه اعلی حضرت نگران این هستن که من فرار کنم میتونین

بای جینگ یعنی ابریشم سفید کلمه سفید معنی خالی و پوچ هم میده شیائو بای یعنی سفید کوچیک و شبیه اسم حیواناست مثل یه سگ در کل بای<sup>۱</sup> چی یعنی کسی که ذهنش خالیه یعنی احمقه!

## فصل ۱۳۳ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

با رویه منو ببندید ... من یه خدای جنگ نیستم... نمیتونم فرار کنم!»

بنا به دلایلی شیه لیان احساس میکرد باید به لینگون اعتماد کند. او مدتی فکر کرد بعد به آرامی سرش را تکان داد: «خیلی خوب!»

هر دو کاخ لینگون را ترک کردند چنان که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. وقتی در خیابان رزم اعظم راه میرفتند مانند همیشه به خدایان آسمانی دیگر درود میفرستادند. لینگون مثل همیشه به نظر میرسید و دستانش را که توسط رویه محکم بسته شده بودند نشان نمیداد.

هنوز دور نشده بودند که با پی مینگ روبرو شدند او تازه از گشتزنی در خیابان بازگشته بود. آندو بهم درود فرستادند و کنار جاده ایستادند همچنان که نظرات کنایه آمیزشان را با هم مبادله میکردند با هم خوش و بش میکردند. پی مینگ تمام مدت به شیه لیان خیره مانده بود. شیه لیان با کمی احتیاط پرسید: «چرا ژنرال پی اینطور به من خیره شدن؟!»

پی مینگ چانه اش را مالید و با حرارت خاصی گفت: «نمیخوام دروغ بگم اعلی حضرت، هر بار که تا الان تو رو دیدم همش مضطرب میشم و تنم میلرزه ... انگاری هر کسی کنار شما راه میره بعدش قراره یه بلایی سرش بیاد ... پس وقتی دیدم دارین با لینگون قدم میزنین یهو ضربان قلبم بالا رفت ... لینگون، بنظرم بیشتر مراقب باش!»

لینگون خندید: «چطور همچین چیزی ممکنه؟ ژنرال پی اینقدر شوخی نکن!»



## فصل ۱۳۳- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

شیه لیان مانده بود بخندد یا گریه کند. میشد گفت غریزه پی مینگ به طرز عجیبی دقیق عمل میکرد.

وقتی بازگشتند از همان دور که به معبد پوچی نزدیک میشدند می توانستند لانگ یینگ را ببینند که به درخت پیر جلوی معبد تکیه زده است. بدون توجه جاروی که در دست چپش داشت را می چرخاند و یک کوه از برگهای طلایی ریخته شده بر زمین کنار پایش بودند. شیه لیان چمباتمه زد و مدتی تماشایش کرد سپس عمدا با پاهایش سریع تر و محکم قدم برمیداشت تا او صدایش را بشنود. لانگ یینگ نگاه نکرد ولی قطعا متوجه حضورشان شده بود طبیعتا ژستش را هم تغییر داد. همچنان به جارو زدن ادامه داد و وانمود میکرد همین الان متوجه آمدن شیه لیان و لینگون شده است.

شیه لیان گلوش را صاف کرد و گفت: «جارو میکنی؟!»

لانگ یینگ سرش را تکان داد شیه لیان که او را دید نتوانست جلوی خودش را بگیرد و مانند یک بزرگتر بالغ سرش را نوازش کرد با لحنی پر از ستایش گفت: «چه پسر خوبی!»

لانگ یینگ عمیقا به نوازش او پاسخ داد. لینگون بدون اینکه حرفی بزند تنها تماشا میکرد شیه لیان در معبد پوچی را گشود و او را راهنمایی کرد: «اون اینجاست...»

### فصل ۱۳۳ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

اما در نهایت شگفتی وقتی در را باز کرد هیکل شخصی را در جلوی جعبه اهدای خود دید که یکبار دیگر دزدکی مشغول ریختن طلا درون آن جعبه بود.



葵小小

LOFTER ID: kuldalid

## فصل ۱۳۳- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

شیه لیان با سرعت رفت و او را کنار کشید: «چی یینگ دست از این کار بردار... بسه دیگه ... من هنوز قبلیا رو که ریختی اونجا وقت نکردم برگردونم... دیگه پر شده!»

لینگون هم سر تکان داد: «درود بر شما اعلی حضرت چی یینگ!»

چی یینگ هم به او پاسخ داد: «سلام!»

یک جالباسی چوبی در وسط معبد پوچی قرار داشت و روی آن یک ردای کنفی ساده آویزان شده بود. البته این چیزی بود که شیه لیان میدید. لینگون به آن نزدیک شد و مدتی با جدیت آن را بررسی کرد ولی ردا هیچ واکنشی نشان نداد. لینگون سرش را چرخاند و گفت: «اربابان من، میخوام تنهایی نگاهش کنم اشکالی داره؟!»

شیه لیان گفت: «مشکلی نیست!»

او یک خدای جنگ نبود و توسط رویه محکم بسته شده بود پس معقولانه این بود که نمیتواند کاری بکند. شیه لیان اصلا نگران چیزی نبود دستش را روی شانه چوان ییژن نهاده و گفت: «بیا بریم بیرون!»

حداقل این پرونده را میشد بسته دانست و شیه لیان میتوانست آرام بگیرد. در همان موقع بود که همسایگان برای او مقداری میوه و سبزیجات آوردند. شیه لیان آن وسایل را گرفته و با خود به آشپزخانه برد تا غذا بپزد.

## فصل ۱۳۳- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

این چیزی بود که آنان روحیه شکست ناپذیر محسوبش میکردند. بعد از این همه روز چوان ییژن آبنظر میرسید معبد پوچی را مانند مزرعه ای با نشاط میداند. دائم در حال جست و خیز بود، گاهی از درختها بالا میرفت، گاهی کدو می دزدید، گاهی ماهی میگرفت و قورباغه ها را اسیر میکرد.

در یک لحظه بی توجهی شیه لیان، او به آشپزخانه آمد و یک سیب زمینی کش رفت. شیه لیان وقتی آن نقطه خالی روی میز را دید سرش را چرخاند و چشمش به چوان ییژن افتاد که یک سیب زمینی از دهانش آویزان بود. او با عجله از آشپزخانه بیرون خزید و مانند ماهی که از تور بیرون بیفتد لیز خورد و پا به فرار گذاشت.

شیه لیان نالید: «اون هنوز پخته نشده نخورش!»

دقیقا بخاطر اینکه پخته نشده باید سریعا خورده میشد زیرا اگر شیه لیان این را می پخت ادا خوردنی نبود. شیه لیان سرش را تکان داد بعد لانگ یینگ را دید که چشمانش به شکل هلال ماه درآمده بودند و پیش می آمد.

« لانگ یینگ، بیکاری؟ بیا کمک من این سبزیجات رو خرد کنیم!»

لانگ یینگ میخواست آن سیب زمینی دزدیده شده توسط چوان ییژن را پس بگیرد ولی وقتی سخنان شیه لیان را شنید بدون فکر اضافه برای کمک آمد. او

ترجمه فارسی این میشه چوان البته کوان هم میشه گفت اما بنظر میرسه تلفظ درست اسمش همین باشه که نوشتم متاسفانه به Quan Yizhen<sup>2</sup> ترجمه انگلیسی نمیشه اعتماد کرد تا زمانی که وویس چینی رو بشنویم!

## فصل ۱۳۳- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

چاقوی قصابی را برداشت و روی تخته برش قرار داد. کلم ها را گرفت و شروع به بریدن کرد. او با جدیت وظیفه اش را برعهده گرفته بود. شیه لیان او را تماشا میکرد و همچنان که برنج ها را میشست با هم حرف میزدند.

« لانگ یینگ، تا الان چند تایی از خدایان و اشباحی که او مدن به معبد پوچی ما رو دیدی درسته؟ »

هر کدامشان از دیگری عجیب غریب تر بودند. لانگ یینگ از پشت سر جواب داد: « اوم! »

شیه لیان ادامه داد: « پس بزار یه چیزی ازت بپرسم: اگه بخوای انتخاب کنی بین خدایان و اشباح، کی از همه خوش قیافه تره؟! »

لانگ یینگ بی صدا سبزیجات را خرد میکرد. بنظر میرسید سخت مشغول فکر کردن است. شیه لیان کمی ابروهایش را بالا برد: « بهم بگو...هر حقیقتی که توی ذهنته رو بگو! »

بعد لانگ یینگ جواب داد: « تو! »

شیه لیان خندید: « بجز من! »

لانگ یینگ گفت: « اون قرمزه! »

شیه لیان از خنده روده بر شده بود سعی کرد با لحنی جدی حرف بزند: « اوم؛

## فصل ۱۳۳- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

منم همینطور فکر میکنم!» بعد پس از مکثی دوباره پرسید: «فکر میکنی کی قوی ترینه؟!»

لانگ بینگ باز هم جواب داد: «اون قرمز!»

شیه لیان پشت سر هم به سوال پرسیدن ادامه میداد: «پولدارترین؟!»  
«اون قرمز!»

«کی رو بیشتر از همه تحسین میکنی?!»

«اون قرمز!»

«کودن ترین؟!»

«اون سبزه!»

شیه لیان پشت سر هم سوال می پرسید اما او به آسانی وقت می کرد تا جوابهایش را تغییر دهد. همین نشان میداد ذهنش چقدر سریع است و به خوبی واکنش نشان میدهد. شیه لیان بیان کرد: «بنظر میرسه تو از اون گاگای قرمز پوش خوشت اومده!! خوب یادت بمونه اسمش هواچنگه! این یعنی اینکه فکر میکنی اون آدم خوبیه?!»

بنظر میرسید برای یک لحظه سرعت خرد کردن چاقویی که در دست لانگ بینگ بود بیشتر شد: «خیلی خوبه!»

## فصل ۱۳۳ - قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

شیه لیان گفت: « پس وقتی بیکار بودیم بنظرت خوبه بازم دعوتش کنیم بیاد اینجا مهمونمون باشه؟! »

لانگ یینگ جواب داد: « اوم، البته، باید اینکارو بکنیم! »

شیه لیان گفت: « خودمم همینطور فکر میکنم ولی اون زیردستش گفت این اواخر خیلی سرش شلوغه پس احتمالا الان دارن یه سری کارای جدی و مهم رو انجام میدن فکر کنم بهتره فعلا مزاحمش نشیم! »

در این موقع بود که صدا خرد شدن سبزیجات توسط لانگ یینگ ناگهان آرام تر شد. شیه لیان لبه اجاق ایستاده و آنقدر پیش خود خندید که به سختی میتوانست سر پا بایستد ناگهان چوان ییژن کله اش را به پنجره فشرد یک تکه از سیب زمینی که در دهان داشت را جوید و با یک نگاه آشپزخانه را زیر نظر گرفت.

بعد رو به لانگ یینگ گفت: « خیلی ریزشون کردی دیگه مزه خوبی نمیدن! »

لانگ یینگ با لحن تهدید آمیزی گفت: « هووووم؟ تو چی گفتی؟! »

شیه لیان سرش را چرخاند تا نگاه کند. در واقع کلمه ها ریز نشده بودند بلکه تکه پاره بودند و او گلویش را صاف کرد و گفت: « خدای من اصلا کارت با چاقو خوب نیست! »

« ..... »



## فصل ۱۳۳- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

او هر چه چاشنی دم دست داشت در دیگ ریخت. دستانش را کف زنان بههم زد و تصمیم گرفت بگذارد تا دیگ برای دو ساعت بجوشد سپس آشپزخانه را ترک کرد. او نگاهی اجمالی به لینگون انداخت. احتمالا او هنوز درون معبد بود. پس همچنان به انجام کارهایش ادامه داد.

او از میان کوه هیزم ها یک تکه تخته بسیار بزرگ را خارج کرد، از کدخدا قلم و جوهر قرض گرفت، جلوی در نشست. با یک دست قلم را نگهداشت و با دست دیگرش تخته را گرفته بود در اندیشه غرق شد. لانگ یینگ به سمتش رفت شیه لیان بالا را نگریست با مهربانی پرسید: « لانگ یینگ میتونی بخونی؟ بلدی بنویسی؟! »

لانگ یینگ جواب داد: « بلدم! »

شیه لیان پرسید: « دست خط چطوره؟! »

لانگ یینگ جواب داد: « متوسط! »

شیه لیان گفت: « خیلی خوبه، همینکه خوانا باشه کافیه ... بدو بیا کمکم! »

او تخته و قلم را به لانگ یینگ سپرد و لبخند زنان گفت: « معبد ما لوح نداره ... چطوره تو یه لوح رو برای من بنویسی؟! »

« ..... »

بخاطر فشارهای شیه لیان او قلم را گرفت. آن قلم کوچک در دست او انگار هزار

### فصل ۱۳۳- قدرت تشخیص شاه اشباح، بازی با شاه اشباح

تن به نظر میرسید و اصلا نمیتوانست درست حرکتش بدهد. بالاخره کمی بعد شکست را پذیرفت و قلم و تخته را کنار گذاشت از زیر آن بانداژهای صدایی پر از ناامیدی شنیده شد: «گاگا، من اشتباه کردم!»

این صدا اصلا به لانگ بینگ تعلق نداشت. این صدای هواچنگ بود. فقط کمی تیزتر از حالت معمول و صدای یک پسر بود. شیه لیان کنار دیوار دست به سینه ایستاد. مدتها تقلای او را تماشا کرد بالاخره تسلیم شد اصلا نمیتوانست جلوی خنده خود را بگیرد و روی زمین ولو شد: «سان لانگ واقعا سرش شلوغه!»